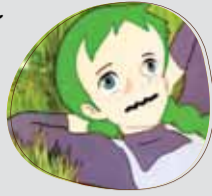


دو صفحه ویژه
روز دخترکمیته فرهنگی طنز راه راه
کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی
@tanzym
fahrahtanz.ir

آنه، جودی، سیندر لا و دیگران

فاطمه سادات رضوی علوی

صفحه ۶



نه به صولتی یواش

فروغ زال

صفحه ۶



فیلمنوشت: گوزنها

مهدی سلمان

صفحه ۱۲



چوپان هادر شهر

امین شفیعی

یکی بود یکی نبود. در روستایی سرسبز و زیبا دو برادر چوپان زندگی می کردند. یکی از آنها وقتی گله را به چرا می برد حوصله اش سر می رفت و برای تفریح داد می زد: «گرگا! گرگا!» وقتی اهالی آبادی برای کمک می آمدند گرگی در کار نبود، می نشست و هار هار به آنها می خندید. تا یک روز واقعا گرگی به گله اش حمله کرد اما هر چه فریاد زد: «گرگا! گرگا!» همه فکر کردند باز هم می خواهد هار هار بخندد و به کمکش نرفتند و گرگ تمام گله اش را درید.

برادر اول به او گفت: چقدر به تو گفتم این کارها آخر و عاقبت ندارد؟! دیدی به خاک سیاه نشستیم!

- خب! حالا کاریه که شده می گویی چکار کنیم؟

- من که به شهر می روم و با ۴۵ هزار تومان یارانه ام، مسکن مهر می خرم و آن جا یک فکری به حال خودم می کنم.

اما برادر دوم که از کار زشتش درس های زیادی نگرفته بود تصمیم گرفت از استعدادش در راه بهتری استفاده کند. محصولات روستا را می خرید و به شهر می برد و می فروخت. به روستایی ها می گفت محصولات بی کیفیت است و در شهر هیچ کس نمی خرد و پول ناچیزی به آنها می داد. اما در شهر می گفت این ها محلی و ارگانیک اصل است و بسیار گران می فروخت.

او که توانسته بود از این راه درآمد زیادی کسب کند یکبار که داشت از چهارراه استامبول رد می شد، یکهو دلال ارز و سکه شد و برای پوشش کارهایش یک صرافی تاسیس کرد و اسمش را گذاشت فریدون دلار! او تا توانست وسط بازار حباب بازی کرد.

بچه ها حباب بازی خیلی کار بدی است؛ بخصوص در این وضع کم آبی که باعث می شود آب همینطور به هدر برود. سعی کنید تا می توانید حباب بازی نکنید. بزرگ هم که شدید حباب بازی نکنید! چه کاری است آخر! زندگی مردم به هم می ریزد خب!

باری! کم کم ثروت برادر دوم آنقدر زیاد شد که توانست کنار کاخ سعدآباد خانه های بزرگ بگیرد و برای خودش مرفه بی درد شود. در انتخابات صنف چقالان و صادرکنندگان ابنیه هم با تکیه بر همان استعدادش و کمی هم رایزنی پیروز شد و دیگر نانش تا آرنج رفت در روغن.

برادر اول اما مشغول کارگری در یک کارخانه تولیدی شده بود و زندگیش بد نمی گذشت که همین حباب بازی ها باعث شد کارخانه ورشکست شود. طفلی ها مجبور بودند مواد اولیه را با ارز آزاد بخرند اما اجناس مشابه خارجی با ارز دولتی وارد می شد و دیگر نمی توانستند کاری بکنند. روزی برادر اول به دیدن برادرش رفت و برایش تعریف کرد که چگونه کارهایش باعث شده زندگی او و خیلی های دیگر به هم بریزد.

برادر دوم اما سری تکان داد و گفت: واقعا با ۴۵ هزار تومن یارانه تونستی مسکن مهر بخری؟ من نمی دانم چه کسی آن مسکن مهرها را ساخت تا چوپان هایی مثل تو به شهر بیایند! اما اگر چند سال صبر کنی خودم با بچه ها می خواهیم مسکن اجتماعی بسازیم، اونوقت تو هم میری اونجا ساکن میشی. بالا رفتیم سیر بود، پایین اومدیم وزیر بود، قصه ما کلاً از اول تا آخرش تخیلی بیش نبود!



سید محمد جواد طاهری